

"چرا فلسطینیها طرح دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش عزه را رد می‌کنند؟"

توضیح: مقاله پیش رو از منیر شفیق، می باشد که در زمان نگارش آن یکی از کادرهای مارکسیست-لنینیست جبهه الفتح بود و این مقاله با توجه به ارتباط مبارزاتی بین نیروهای مارکسیست-لنینیست در جنبش مقاومت خلق فلسطین با انقلابیون ایران، اولین بار به زبان فارسی در ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ("نبرد خلق" شماره ۲) به تاریخ خرداد ۱۳۵۲ درج شده است. امروز که برخی از بزرگترین دشمنان خلق فلسطین یعنی امپریالیستها و به تبع از آنها نیروهای سازشکار یک بار دیگر "راه حل" ورشکسته "دو دولت" را پیش کشیده اند، چریکهای فدائی خلق ایران برای آشنائی و آگاهی هرچه بیشتر فعالین سیاسی و مبارز با این موضوع و تاریخچه آن در جنبش خلق فلسطین مبادرت به باز نشر این مقاله می‌نماید.

منیر شفیق در مقاله خود با رجوع به تاریخ طرح ایجاد دو دولت فلسطین و اسرائیل و روندهائی که در این رابطه طی شده و این که در چه شرایطی ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش عزه مطرح گشت، پرده از چهره فریبکار امپریالیسم آمریکا برداشته و نشان می‌دهد که دشمنان خلق ضمن کوشش در فریب نیروهای سازشکار و تسلیم طلب هدف نابودی این جنبش را تعقیب می‌کنند. آنجا که نیروهای سازشکار در جنبش خلق فلسطین با دچار شدن به یأس و ناامیدی از "بیفایده بودن مبارزه علیه دشمنان نیرومند" سخن گفته و این به اصطلاح منطق را مطرح می‌کردند که "تنها راه آرامش و از دست ندادن همه چیز، قبول هر چه که ممکن باشد است"، مقاله حاضر این نظر که به واقع نیروهای بینابینی در همه جنبش ها از آن پیروی می‌کنند را با دلایل و استدلال‌های محکمی رد می‌نماید.

نکته مهم و قابل توجهی نیز در آخر این مقاله مطرح شده است. در آنجا از قانون حاکم "چه بر مبارزه طبقاتی و چه بر مبارزه ملی" سخن گفته شده و این موضوع مطرح شده است که "اگر نتیجه بلافاصله هر مبارزه وابسته به میزان قدرت هر یک از طرفین نیست بلکه وابسته به میزان قدرتی است که هر طرف در تکامل عینی خود در مقابل میزان قدرت ذاتی که طرف دیگر در مسیر دراز مدت مبارزه بدست می آورد" و این که "عادلان بودن" خواست خلق "در مبارزه خلقهای عقب افتاده علیه امپریالیسم عامل تعیین کننده ای است".

این مقاله بالاخره با تأکید بر این که عادلانه بودن مبارزه کافی نیست بلکه باید با تنظیم "استراتژی و تاکتیک صحیح" و ملزومات دیگر به قدرت مادی دست یافت، با این جمله به پایان می‌رسد: "بنابر این ما خواستار آنیم که از یکسو بر عادلانه بودن خواسته هایمان با شدت تمام پافشاری کنیم و از سوی دیگر خواستار انجام کاری اصولی بخاطر فراهم کردن شرایط مقاومت و ادامه مبارزه و پیروزی انقلابمان و توده هایمان باشیم." لازم به تأکید است که این نوشته به دلیل ماهیت ایده های آن و ربط آن به شرایط کنونی باز نشر شده و با توجه به تغییر مواضع نویسنده، مواضع غیر انقلابی کنونی نویسنده طبیعتاً مورد تأیید ما نیست.

چریکهای فدایی خلق ایران، ۹ آذر ۱۴۰۲

## چرا فلسطینها طرح دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه را رد می‌کنند ؟

(خلاصه نوشته‌ای از منیر شفیق یکی از کادرهای مارکسیست-لنینیست جبهه الفتح مندرج در "نبرد خلق" ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲ مورخ خرداد ۱۳۵۳)

مسأله ایجاد دولت فلسطین در کنار دولت "اسرائیل" مسأله جدیدی نیست قرارداد تقسیم ۱۹۴۷ این مسأله را تصریح کرد، لیکن به سه دلیل اساسی کنار گذاشته شد. الف. مخالفت توده های مردم فلسطین و عرب با تقسیم فلسطین و پا فشاریشان بر رسمیت نشناختن اشغال صهیونیستی و دولت صهیونیستی. ب. وجود برنامه امپریالیستی-صهیونیستی برای بیرون راندن خلق فلسطین از وطنش و حل کردن این خلق در کشورهای عربی.

ج. منضم کردن ساحل غربی به کشور اردن هاشمی و برقرار ساختن حکومت آهن و آتش در آن.

هدف این برنامه امپریالیستی-صهیونیستی این بود که دستگاه حکومتی مسخره ای را که استعمارگران انگلیسی در اردن بر پا ساخته بودند تقویت کند تا پاسگاهی باشد در منطقه علیه جنبش های آزادیبخش عربی و وحدت مردم عرب .

لیکن علیرغم اوضاع ناشی از نکت ۱۹۴۸-۱۹۴۹ بازتلاشهایی برای ایجاد حکومت فلسطین انجام گرفته. از آن جمله بود، "حکومت تمام فلسطین" در تبعید بریاست احمد حلمی. لیکن این تلاشها نیز عمری نکرد و فقط از آن مرکبی بر کاغذ باقی ماند، و بدین ترتیب تا وقوع جنگ ژوئن ۱۹۶۷ مدت زمانی طولانی این طرح فراموش شد. پس از جنگ در تحت سلطه ی اشغالگران باز صداها بلند شد. این بار صحبت از ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه بود. عزیز شهاده و حمدی تاجی الفاروقی سخنگویان این گرایش بودند. این گرایش در نزد برخی از رهبران اسرائیل نیز مقبولیت یافت. مثل طرح "مریف کانز" که در آن ایجاد دولت فلسطین به شرط به رسمیت شناختن اسرائیل و همزیستی با آن و قبول طرح های اونیزی و گلدمان درخواست می‌کند این طرحها در زمانیکه حکومت دشمن به طور رسمی از هر گونه اعتراف به وجود خلق فلسطین و موجودیت فلسطین خودداری کرده و همچنین هرگونه پیشنهادی را مورد ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه را رد می‌کند و در بهترین حالت تحت حمایت اشغال صهیونیستی با ایجاد نوعی خود مختاری در ساحل غربی غزه و بخش غزه موافق است. و البته ایجاد دولت فلسطین در ساحل شرقی، خارج از مناطق اشغال شده کنونی را هم می پذیرد. ایگال آلون سخنگوی این گرایش بود.

اوجگیری انقلاب فلسطین و پیروزی هایش پس از نبرد الکرانه نقش برجسته ئی در دور ریختن این طرحها و خفه ساختن صدا های "فلسطین" فلسطینی ها که این طرح ها خواستار آن بودند بازی کرد، همچنین تشدید مبارزه مسلحانه در جبهه کانال سوئز و کنار گذاشته شدن قرارداد نوامبر ۱۹۴۷ نیز در این امر تأثیر داشت. لیکن ظهور طرح راجرز و موافقت برخی از دولتهای عربی با آن و بدنبال آن عملیات سرکوب انقلاب فلسطین در اردن باعث گردیدکه این طرحها بار دیگر زنده گشته و در ساحل غربی و نزد برخی محافل عربی و جهانی دوش بدوش طرحهای دیگر برای حل منفی و همه جانبه اوضاع منطقه بطور کامل جای برجسته ئی را اشغال کنند.

همچنین وقایع اخیر باعث گردید که نقشه های بسیاری برای تجدید تقسیم منطقه و ترتیب اوضاعش پیش کشیده شود. لیکن همه کسانی که نقشه تقسیم منطقه را می‌کشیدند و در تنظیم طرحها برای نابود کردن قضیه فلسطین شرکت میکردند و میخواستند "صلح دائم" بوجود آورند، در واقع سرگرم

جنگ با آسیابهای بادی بودند. چرا که هدف طرح راجرز به تحقق رسیده بود یعنی انقلاب فلسطین از اردن بیرون رانده شده بود و حال نقشه های امپریالیستی آمریکا در زمینه دیگری در کار بود. اینها درک نمیکردند که پس از کوبیدن انقلاب فلسطین در اردن دیگر دلیل وجودی‌ای برای طرح راجرز باقی نمی‌ماند. دلیل ساده این امر این است که دولت ایالات متحده آمریکا به سرعت ماهیت خودش را نشان داد و از حل مسأله روی گرداند و حتی برای آنهایی که فریب خورده بودند روشن شد که آمریکا مانور میداد و به هیچ وجه قصد حل مسأله را نداشت، بلکه غرضش سرکوب انقلاب فلسطین بود و به عنوان مقدمه‌ئی برای آغاز مرحله‌ئی جدید در راه تسلط سیاسی و اقتصادی خویش نخست بر مصر و سپس بر سوریه و لیبی و عراق و کشورهای دیگر فشار زیادی وارد می‌ساخت یعنی در راه تسلط کاملش بر منطقه، تحت عنوان بیرون کردن یا قطع نفوذ شوروی یا عناوین دیگر و هم چنین هر آنچه را که برای کوبیدن جنبشهای رهائی بخش عرب و به باد دادن پیروزیهای ملی و مترقی ۲۰ سال گذشته، لازم بود، عملی میکرد. بدین ترتیب اکنون دیگر جنگ در سر میز مذاکرات یا نقشه های تجدید تقسیم مرزهای کشورها نیست، بلکه آنچه هست تلاش امپریالیسم آمریکاست برای تسلط کامل بر مصر و آنگاه اگر در این تلاشش موفق شد در باره نقشه منطقه را پهن خواهد کرد، برای تجدید مرزها و تغییر اوضاع به سود خود، و آنجاست که طرح ایجاد دولت فلسطین یا عدم ایجاد آن مورد بحث قرار خواهد گرفت. درک این حقیقت، خطر تحول اوضاع را به سوی منتفی شدن مسأله فلسطین از طریق ایجاد یک دولت فلسطین نمایشی و مسخره کم نمی‌کند بلکه بدین معنی است که بفهمیم در مرحله کنونی آتش را بکدام سو بگشائیم و چگونه برای مقابله با مرحله آینده بطور جدی آماده گردیم. بنابر این اشکالی ندارد که به بحث در باره آنهایی که طرح های دولت فلسطین را تقدیم میکنند پردازیم، لیکن با این تأکید جدی که جنگ اکنون، جنگ دولت فلسطین و نابود کردن مسأله فلسطین نیست بلکه جنگ برای نابود کردن جنبش آزادیبخش عرب بعنوان پیش بهای اجرای بخشهایی از قرارداد نوامبر ۱۹۶۷ و همراه با آن نابودی امر فلسطین است. طرحهای پیشنهادی برای تشکیل دولت فلسطین را می‌توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

۱- طرحهایی که اصولاً استراتژی و تاکتیک جنگ درازمدت خلق برای آزادی فلسطین یعنی تمام فلسطین را رد کرده و به راه تسلیم شدن به امپریالیسم و صهیونیسم افتاده اند و در چهار چوب نقشه های امپریالیستی، صهیونیستی برای منطقه و خارج از پیکار انقلابی برای رهائی، بدنبال "راه حل" می گردند. در اینجا باید توجه داشته باشیم که معدودی از طرفداران این طرحها از مزدوران امپریالیسم و صهیونیسم نیستند، واماندگانی هستند که اعتمادی به انقلاب مسلحانه ندارند و به راه طرحهای تسلیم طلبانه افتاده اند ما بین اینها و مزدوران باید فرق گذاشت تا بتوان آنها را بیطرف ساخت و یا بضرورت بازگشتن از راهی که به مزدوری خودشان و نابودی مسأله فلسطین منتهی می‌شود قانعشان نمود. این طرحها بدین ترتیب اند:

الف. تشکیل دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه- و اگر ممکن شد بخشی از مناطقی که قرارداد تقسیم سال ۱۹۴۷ آنها را از مردم عرب دانسته است- جدا از ساحل شرقی و با شرط به رسمیت شناختن دولت "اسرائیل" برخوردار با آن بر اساس همکاری و حسن همجواری و حتی اتحاد فدرالی. (این طرح حمدی، الناجی، الفاروقی و دیگران است).

ب- تشکیل دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه و هر قسمتی از زمینهای اشغالی سال ۱۹۴۷ که دشمن از آنها گذشت کند، تحت حمایت سازمان ملل متحد و دولتهای بزرگ با به رسمیت شناختن "اسرائیل"، "همکاری" با آن والخ (گرایش که نماینده اش شماره و دیگران است).

ج- گذاشتن ساحل غربی بخش غزه و قدس عربی بمدت ۵ سال تحت قیومت یک دولت بیطرف و آنگاه پس از این ۵ سال نظر خواهی از مردم این مناطق برای تعیین آینده مناطق مذکور (گرایش محمد علی الجعیریو دیگران).

د- تشکیل دولت فلسطین مستقل تا تغییر حکومت اردن و سپس تشکیل یک دولت فدرالی، نه منضم به اردن (حمیدی کنعان و دیگران).

ه- طرحهایی همانند دیگری نیز هستند که زمزمه ای از آنها بگوش میرسد اینها از طرف جوانانی که خواستار جانشینی رهبری سنتی هستند طرح میگردد...علیرغم اختلافهای ظاهری که بین این طرحها است همه از نظر عینی در نکاتی مشترکند:

۱- همه مسأله آزادی از قید سلطه ی امپریالیسم و امر آزادی فلسطینی را از حسابهای خود انداخته اند و در چرخ قیمومت صهیونیسم و امپریالیسم می چرخند.

۲- میخواهند یک دستگاه مسخره و ظاهری تشکیل دهند نه یک دولت مستقل.

۳- دولت فلسطین پیشنهادی را، دستگاهی کنند برای نابود کردن امر فلسطین. اعتراف به وجود اسرائیل و تبدیل شدن به پلی یا رهگذری اقتصادی-سیاسی و فرهنگی برای عبور اسرائیل بدنیای عرب تا در زیر این چتر بتوانند بیش از آنچه از طریق جنگ و توسعه طلبی نظامی میخواست کسب کند، بدست آورد.

۴- سرکوب انقلاب مسلحانه و اجرای نقش یک حایل نظامی بسود صهیونیستها... مسئله ای که در خور توجه است "منطقی" است که برای ترویج این طرحها نشر داده میشود. یعنی منطقی که از بیفایده بودن مبارزه علیه دشمنان نیرومند ندا میدهد و اینکه تنها راه آرامش و از دست ندادن همه چیز، قبول هر چه که ممکن باشد است .

کمی مکث در اینجا ضروریست. لازمست که عبارت "قبول هر چیز" را مورد توجه قرار دهیم تا ببینیم چه معنایی میدهد؟ این عبارت یعنی قبول کنیم که صوری باشیم. قبول کنیم که جزئی از وطنمان را بگیریم و در قبال آن تثبیت دشمن در بخش دیگر وطنمان، نفوذ اقتصادی و سیاسی اش در بخشی که ما در آن هستیم و نیز نفوذش را در کشورهای عربی دیگری بپذیریم. آیا در اینجا برای دشمن چیزی بهتر از این هست که یک دولت فلسطین مرتبط به او ساخته شود و وظیفه ی شلاق زدن به خلق فلسطین و ستم بر انقلابیون بعهدہ این دولت گذاشته شود؟ تسلیم شدن به دشمن هیچ چیز را نجات نمی دهد، بلکه همه چیز را از ما میگیرد، حتی آرزو و شرفمان را، چرا که جوهر مبارزه بین ما و امپریالیسم و صهیونیسم از طبیعت تجاوز کار توسعه طلب و استثمارگر امپریالیسم و صهیونیسم سر چشمه میگیرد. نه از از سرکشی ما و اینکه پرچم مقاومت را بر افراشته ایم. کسی که عکس این را بگوید به نتیجه کاملاً معکوس خواهد رسید و خواهد گفت که تشکیل دستگاه صهیونیستی در سرزمین فلسطینی ها یا مهاجرت صهیونیستی و ایجاد میهن ملی یهود بوده است. سؤال میکنیم آیا اگر تسلیم شدیم و قبول کردیم که دست از امر آزادی برداریم آیا در ماهیت صهیونیسم و امپریالیسم تغییری داده ایم یا اینکه با رضایت و تسلیم خود آن چیزی را برای دشمن به تحقق رسانده ایم که میخواست با نیروی نظامی به تحققش برساند. یک نقطه قابل توجه دیگر هست و آن اینکه کسانی که میکوشند بی فایده بودن مبارزه ی مسلحانه خلق را علیه دشمن که از امکانات نظامی فراوان برخوردار است ثابت کنند، از امکانات دشمن صهیونیستی و امپریالیسم آمریکا در توسعه طلبی اقتصادی و سلطه ی سیاسی اش، در صورت تحمیل یک قرارداد سازش، هیچ چیز نمی گویند شاید تخصص اینها در مسائل هنر جنگ است با توجه باینکه همه شان از کارگزاران و صاحبان دارائیهای فراوان و دارای سپرده ها در بانکهای مختلفند؟! اگر یک انسان ساده به اینها جواب بدهد که: تجارب بسیاری در تاریخ وجود دارد که خلقی فقیر و زحمتکش توانسته با سلاح ساده در جنگی توده ای ارتش امپریالیسم بسیار نیرومند را شکست دهد، لیکن یک تجربه هم نیست که خلقی عقب مانده در زیر سلطه امپریالیسم توانسته باشد تراستها و کارتلها را با رقابت اقتصادی شکست دهد، اینها چگونه و چه جوابی خواهند داد؟ شاید این موضوع مسأله ی مورد بحث نیست!...

بهر صورت نظریه هر چیز را باید بپذیریم تا همه چیز را از دست ندهیم، نظریه جدیدی نیست تمام

خلقهائی که با اشغالگران نیرومند روبرو شده‌اند و به مقاومت مسلحانه روی آورده‌اند با اینگونه نظریات که تسلیم طلبان ترویج می‌دهند آشنا هستند، آیا در فرانسه، بلژیک، هلند، نروژ و غیره در ایام اشغالگری نازیها از این صحبتها نمیشد؟ آیا در وطن عربی ما در زمان اشغالگری انگلستان و فرانسه از این حرفها نبود؟ آیا همین الان چنین چیزهائی در ویتنام، کامبوج و لائوس نیست؟

ثانیاً طرح ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه، تحت شعار تاکتیک مرحله انقلاب. از این طرح چیزی نوشته نشده و صحبتی هم به آشکارا از آن نشده است. لیکن انقلاب فلسطین در اثناء ملاقاتهای خود با بعضی از احزاب کمونیست اروپا با آن روبرو گردیده است و چه بسا در شرایط کنونی باز نزد برخی افراد در این منطقه نیز بازتاب یافته است. بدین جهت مجبوریم به بحث پیرامون آن پردازیم چرا که زیر سرپوش تئوری رنگ و روغن خورده انقلابی قرار دارد. باید با این طرح بخاطر اینکه خطری از داخل برای انقلاب است تصفیه حساب کنیم. نقطه نظر پیروان این گرایش بطور خلاصه چنین است، هر انقلابی اهداف خود را طی مراحل بدست می‌آورد. از این رو اهداف مرحله‌ای برای خود تعیین می‌کند که قابل تحقق باشد و هنگامیکه به هر یک از اهداف مرحله‌ای خود رسید انقلاب برای تحکیم دست آوردهای کسب شده و آماده شدن برای مبارزه بخاطر مرحله بعدی پیکار مسلحانه را متوقف می‌سازد.

سپس این نقطه نظر با آوردن شاهی از انقلاب روسیه و (صلح برست لیتوفسک ۱۹۱۸) و انقلاب ویتنام (قرارداد ژنو ۱۹۵۴) و غیره خود را تقویت میکند.

اولاً لازم است که ویژگیهای اساسی اهداف مرحله‌ای و رابطه آنها با هدف نهائی را بیان کنیم، یعنی بفهمیم که جوهر اساسی در اینجا این است که باید اهداف مرحله‌ای، حلقه‌های بهم پیوسته ایرا تشکیل دهند که به هدف نهائی برسد. یک ویژگی دیگر نیز باید از اهداف مرحله‌ای شناخته شود و آن این است که اهداف مرحله‌ای در هر زمان باید با توجه به شرایط مشخص و در ارتباط ارگانیک با هدف نهائی تعیین شوند. چرا هر چیزی که هدف مرحله‌ای نامیده شود، در واقع هدف مرحله‌ای درستی که شرایط متحول انقلابی طلب میکند نیست. همچنین اهداف مرحله‌ای که یک انقلاب آنرا تعیین میکند، اهداف مشخص است و بالاخره اینکه مسأله‌ایکه در مورد امر اهداف مرحله‌ای هیچ حرفی در آن نیست این است که آن چیزهائی را که انقلاب و اهداف نهائیش را نابود میکنند به هیچ وجه نمیشود اهداف مرحله‌ای خواند. اکنون توجه کنیم به طرح خطای آنهائیکه تشکیل دولت فلسطین را یک هدف مرحله‌ای میدانند.

الف:

تشکیل دولت فلسطین طبق راه‌های پیشنهادی، شرطش این است که بی‌طرف بوده و از هر گونه عملی که معنی دشمنی بدهد خودداری کند. یعنی نابودی مقاومت مسلحانه و باقی ماندن دستگاه صهیونیستی با برتری مطلق نظامی، علاوه بر این به رسمیت شناختن آن و مجال گسترش اقتصادی-سیاسی و فرهنگی به آن دادن.

ب:

آیا هیچ اصول اقتصادی-نظامی-سیاسی، برای این دولت فلسطین که باید در ساحل غربی و بخش غزه تشکیل گردد وجود دارد؟ در مورد چنین اصولی حتی هیچگونه اختلاف نظری هم وجود ندارد. درواقع باید گفت که این دولت به کمکهای عربی، و خارجی حتی برای دادن حقوق به کارمندانش نیازمند خواهد بود یعنی این دولت هرگز نخواهد توانست از نظر سیاسی-اقتصادی و تصمیم‌گیری مستقل باشد و بناچار راه‌گزینی برایش نیست جز اینکه دستگاه وابسته و مسخره‌ای باشد که در سایه رحمت بخشندگان زندگی کند، علاوه بر آن زیر نفوذ دستگاه صهیونیستی و ارتش دشمن نیز باشد. از آنچه گذشت روشن می‌شود که آن چیزی که بنام اهداف مرحله‌ای در مبارزه خوانده می‌شود، دولت فلسطین و راه حل سیاسی، هیچ ارتباطی به امر تاکتیک مرحله‌ای در مبارزه ندارد بلکه به معنی نابود کردن هدف نهائی و امر عادلانه آن است...

در اینجا لازم است بر این مسأله تأکید کنیم که جوهر مسأله در حل مبارزه با دشمن صهیونیستی امپریالیستی نقطه تعیین کننده‌ای دارد و آن عبارتست از فراهم کردن نیروی مسلح خودی انقلاب

فلسطین، توده های فلسطین، انقلاب عرب و توده های مردم عرب. این آن نیرویی است که قادر خواهد بود مسأله فلسطین را در برابر نابودی حمایت کند و قادر خواهد بود با امپریالیسم و صهیونیسم مقابله کند، بدون این نیرو، هر خط مشی سیاسی ای چه با خواری، تکه زمینی برای ایجاد موجودیت خود گدائی کند و چه همه راه حل‌های تسلیم طلبانه و در راس آن طرح و پیشنهاد دولت فلسطین را رد نماید، هیچیک از این‌ها نخواهد توانست واقعیت سلطه ی دشمن بر خاک فلسطین و طمع ورزیهایش را در وطن عربی چه از طریق تجاوز و جنگ باشد و چه از طریق سازش و نفوذ سیاسی - اقتصادی و فرهنگی- علیرغم اینکه موضوع دوم زبانهائی را که موضوع اول برای آینده مسأله بطور کلی دارد نخواهد داشت تغییر دهند.

بنابر این نقطه اساسی‌ای که باید اندیشه و طرح‌های خود را بر آن متمرکز کنیم این است که چگونه ممکن است چنین نیروئی را برای انقلاب و توده ها بسازیم، و وسیعترین توده های مردم فلسطین و عرب را در جبهه مبارزه حقیقی بخاطر نجات از این بن‌بست که پیکار مسلح به آن رسیده بسیج کنیم. نجات امر فلسطین و انقلاب فلسطین و انقلاب عرب از حمله وحشیانه امپریالیسم آمریکا صهیونیسم امکان‌پذیر نیست مگر بقدرت سلاح و وقتی مسأله را بشکل روشنتر طرح کنیم باید بگوئیم با دشواری هائیکه انقلاب فلسطین با آن روبروست و خطراتی که وطن عربی را بطور کامل تهدید میکند ممکن نیست از طریق سازش مقابله شود تا زمانیکه پراکنده ایم وضعیف ممکن هم نیست از طریق مخالفت منفعل با آن مقابله شود.

بنابر این مخالفت باید همراه با ادامه جنگ باشد و کوشش برای ایجاد نیرو قادر است انقلاب فلسطین را حمایت کند و با امپریالیسم و صهیونیسم بستیزد. این است تنها زبانی که راه حل صحیح را برای نجات از هر بن بست می‌دهد و تقسیم وطن عربی و فلسطین را طبق اهدای انقلاب عرب و انقلاب فلسطین تجدید میکند.

در اینجا لازمست قانونی را که بر مبارزه در این جهان چه مبارزه طبقاتی و چه بر مبارزه ملی حکمفرماست بشناسیم. این قانون در هر طرف مبارزه عبارتست از قانون قدرت خودی، لیکن این قانون در رابطه با قوانین قدرت طرف دیگر عمل میکند. همانطور که مشخصه ای نیز دارد که میگوید، اگر نتیجه بلافاصله هر مبارزه وابسته به میزان قدرت هر یک از طرفین نیست بلکه وابسته به میزان قدرتی است که هر طرف در تکامل عینی خود در مقابل میزان قدرت ذاتی که طرف دیگر در مسیر دراز مدت مبارزه بدست می آورد میتواند فراهم کند. اما مسأله فراهم کردن نیروی هر طرف تحت یکسری از قوانین است که نسبت به طرف دیگر متفاوت است. قوانینی که امپریالیسم و صهیونیسم در ساختمان قدرت خود از آن پیروی میکند با قوانینی که خلقهای ضعیف و عقب افتاده در بنای قدرت خود بکار می‌برند متفاوت است... این قوانین ناظر بر صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی - نظامی و صحت خط تشکیلاتی و اسلوب عمل است. همچنین در مورد ایجاد نیروهای مسلح و تشکل توده‌ای و جبهه متحد این قوانین ناظر بر برنامه، سننهای مبارزاتی، طرز تفکری که در برخورد با مسائل مختلف از آن استفاده می‌شود و غیره و غیره نیز هست... برای اینکه یک خلق عقب‌مانده بتواند این قوانین را بر واقعیت تطبیق دهد ناچار است که بر عادلانه بودن خواست خود تکیه کند، چرا که عادلانه بودن در مبارزه خلقهای عقب افتاده علیه امپریالیسم عامل تعیین کننده ای است. این امر نه تنها در مبارزه سیاسی در سطح جهانی عامل تعیین کننده ای است بلکه همچنین در زمینه‌های بسیج فکری- سیاسی و عملی تشکیلاتی و نظامی یعنی در زمینه‌های تدارک قدرت انقلابی توده ها نیز تعیین کننده است. عادلانه بودن امر بننهایی کافی نیست. در اینجا استراتژی و تاکتیک و تشکیلات پیشاهنگ رهبری کننده و غیره نیز ضروری است، لیکن گذشته از خواسته‌های عادلانه بودن و سازش بر سر آن یعنی از دست دادن همه چیز. همچنین تمسک بر عادلانه بودن خواسته‌ها بدون تحول این خواست عادلانه به یک قدرت مادی از طریق تنظیم استراتژی و تاکتیک صحیح سیاسی و نظامی و تنظیم خط تشکیلاتی صحیح برای پیشاهنگ و جبهه و توده ها و نیروهای مسلح نیز عملاً به نتیجه هائی غیر از نتیجه‌هایی که از سستی و سازش و تسلیم طلبی ناشی می‌شود نمی انجامد. بنابر این ما خواستار آنیم که از یکسو بر عادلانه بودن خواسته هایمان با شدت تمام پافشاری کنیم و از سوی دیگر خواستار انجام کاری اصولی بخاطر فراهم کردن شرایط مقاومت و ادامه مبارزه و پیروزی انقلابمان و توده هایمان باشیم.

توضیح: این مقاله ترجمه ای است از برخی قسمت‌های مقاله مفصلی با همین عنوان از کتاب- بین استراتژی آزادی کامل و استراتژی و راه حل سیاسی- نوشته منیر شفیق یکی از کادرهای مارکسیست-لنینیست و با سابقه انقلاب فلسطین.  
کتاب در نوامبر ۱۹۷۳ به چاپ رسیده و اصل مقاله از صفحه ۷ تا صفحه ۲۷ این کتاب است.